



چرا امیرالمؤمنین (ع) تقسیم کننده بهشت و جهنم است؟

مرحوم علامه طهرانی معتقد است این روایات نه تنها از طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده است، بلکه از طریق عامّه نیز روایاتی در این باره روایت شده است.

این نوشتار درصدد است تا معنای روایت وارده بر اینکه "علیّ قسیم الجنة و النار" را مورد بررسی قرار دهد. معنای روایات وارده بر اینکه علیّ قسیم الجنة و النار

مرحوم علامه طهرانی معتقد است این روایات نه تنها از طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده است، بلکه از طریق عامّه نیز روایاتی در این باره روایت شده است.

ما برای این روایات سه معنی می کنیم که آنها نیز مترتب بر یکدیگر می باشند. یعنی در سه مرحله متفاوت از نقطه نظر ظهور و خفا آنها را تفسیر می نماییم:

اول: از نقطه نظر عمل، و آن اینکه امیرالمؤمنین که از طرف خدا دارای مقام ولایت و امامت بوده، فعل و گفتارش حجت است یعنی افراد مسلمان بلکه تمام افراد بشر، باید در تمام شئون حیاتی خود به آن حضرت اقتدا کنند.

بنابراین هر کس از آن حضرت پیروی کند مسلماً اهل صدق، و صفا، و عبادت، و تسلیم، و جهاد، و جود، و ایثار خواهد بود؛ و معلوم است که چنین شخصی اهل بهشت است؛ چون بهشت ظهور افعال و ملکات نیک در عوالم دیگر است، و هر کس دعوت آن حضرت را رد کند و اقتدا به سیره آن حضرت ننماید دروغ، و خیانت، و کم فروشی، و رباخواری، و زیاده طلبی، و شهوت پرستی، و نفع طلبی، و هواخواهی، و اعراض از ذکر خدا را دنبال کند مسلماً اهل دوزخ است؛ چون دوزخ نیز ظهور ملکات و افعال زشت در آن عوالم است؛ و آنچه موجب تفریق و جدایی این دو دسته از هم گردیده است امر و نهی مقام ولایت است که دسته ای پذیرفتند و دسته ای رد کردند.

بنابراین علی قسمت کننده بهشت و جهنم خواهد بود؛ مانند معلمی که شاگردانی تربیت می کند، و به آنها دروس را تعلیم می کند، یک دسته کوشش می کنند، و دروس را یاد می گیرند و دسته دیگر، تن به تنبلی داده، و از تعلم و یاد گرفتن، ابا می کنند. معلم یک دسته را قبول و دسته دیگر را مردود می کند، پس صحیح است که بگوییم معلم دسته ای را به مقام بالا فرستاده و دسته ای را در مکان سابق خود زندان نموده است؛ همچنین صحیح است که بگوییم: علیّ قسیم الجنة و النار.

دوم: از نقطه نظر حبّ و بغض، چون نتیجه و روح عمل، محبت است؛ لذا افرادی که دارای محبت نباشند، بلکه عیاذاً بالله بغض آن حضرت را در دل پیروانند آنها از حقیقت و واقع بسیار دورند؛ کسی که چیزی را دوست داشته باشد مسلماً آثار او را نیز دوست دارد کسانی که امیرالمؤمنین را دوست دارند، از افعال و گفتار و سیره آن حضرت نیز مسرور، و محبت این آثار را دارند؛ و بالعکس کسانی که امیرالمؤمنین را دشمن دارند، سیره و ستّ آن حضرت را نیز مبغوض دارند، لذا کردارشان طبعاً کرداری خشن و ناپسند است، و چون افعال نیک در انسان ایجاد محبت و صفا و نور می کند، و افعال زشت موجب ظلمت، و تاریکی قلب، و قساوت می گردد، بنابراین دوستان امیرالمؤمنین طبعاً مردمی با حقیقت و با صفا و با محبت بوده، قلب آنان پاکیزه و روح آنان نورانی تر و نفس آنان سبک تر است؛ و دشمنان امیرالمؤمنین، طبعاً مردمی از حقیقت و صفا دور، قلب آنان تاریک، و نفس آنان خسته، و سنگین، و روح آنان آلوده است.

و چون نتیجه اعمال نیک همان صفا و نورانیت و محبت به خداست، و نتیجه اعمال زشت ظلمت و قساوت و اعراض از خداست، بنابراین امیرالمؤمنین به سبب تقسیم نمودن افراد مردم را به دو دسته محبت و مبغض، آنها را به دو دسته بهشتی و دوزخی تقسیم فرموده است.

قندوزی حنفی از ابوصلت هروی روایت می کند، که مأمون از حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد: که مرا خبر ده به چه علتی جدّت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام قسیم جنت و نار است؟

حضرت رضا فرمودند: آیا خودت از پدرانت از عبدالله بن عباس روایت نمی کنی که او گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ. 171؛ از رسول خدا شنیدم که می فرمود حبّ علیّ، ایمان و بغض علیّ، کفر است؛

در جواب گفت: آری! حضرت رضا فرمودند: چون بهشت جای مؤمنین و جهنم جای کافرین است، اگر بنا بشود تقسیم ایمان و کفر بر مدار حب و بغض علی باشد بنابراین علی قسم بهشت و جهنم شده است.

مأمون گفت: لا ابقانی الله بعدك انك وارث جدك رسول الله. « خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد (که بر من مشکلی پیدا شود و تو نباشی که آن مشکل را حل کنی)، حقاً تو وارث جدت رسول خدا هستی!«

ابوصلت می گوید: چون حضرت رضا علیه السلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید. حضرت فرمود: ای ابوصلت! این کلامی بود که بدون تأمل قبلی یک مرتبه بر زبان من جاری شد، و لقد سمعتُ أباي يحدث عن آبائه عن عليٍّ عليهم السلام أنه قال: قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله: يا عليُّ أنتَ قسيمُ الجنةِ و النارِ يومَ القيمةِ تقولُ للنارِ: هذا لي و هذا لك. [1] « من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می کرد که رسول خدا صلى الله عليه وآله درباره علی علیه السلام فرموده است: ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت، به آتش می گویی: این برای من است، و آن برای تو.«

و نیز خوارزمی موفق بن احمد مکی با اسناد خود از نافع از ابن عمر روایت کرده است که او گفت: قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله: يا عليُّ إذا كانَ يومَ القيمةِ يُؤتى بك يا عليُّ بسَريِّرٍ من نورٍ، و عليٌّ رأسك تاجٌ، قد اضاءَ نورُهُ و كادَ يخطِفُ اِبصارَ اهلِ الموقفِ، فيأتِي التَّداءُ من عِنْدِ الله جَلَّ جلالُهُ: أَيْنَ وصيُّ مُحَمَّدٍ رسولِ الله؟

فَتَقولُ: ها انا ذا!

فَيُنَادِي المُنَادِي: ادخِلْ مَنْ احَبَّكَ الجنةَ و ادخِلْ مَنْ عَاداك في النارِ فانتَ قسيمُ الجنةِ و النارِ. [2]

« حضرت رسول الله به أميرالمؤمنین فرمودند: چون روز بازپسین شود ای علی! تو را به روی یک تختی از نور در محشر بیاورند، و بر سرت تاجی است که نور او صحرای محشر را روشن کند، بطوری که نور چشمهای اهل موقف از شدت نور آن نزدیک می شود که از بین برود، در این هنگام ندا از جانب خداوند جلّ و علا می آید کجاست وصی محمد رسول خدا؟

تو می گویی منم اینجا! منادی ندا در می دهد: ای علی داخل کن در بهشت هر که تو را دوست دارد، و داخل کن در دوزخ هر که تو را دشمن دارد، ای علی بنابراین تو قسمت کننده بهشت و جهنم خواهی بود.«

و نیز ابن مغازلی شافعی با سند خود از ابن مسعود روایت کرده است که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا عليُّ انك قسيمُ الجنةِ و النارِ، انتَ تفرعُ بابَ الجنةِ و تدخلُها احيائكَ بغيرِ حسابٍ. [3]

سوم: از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق و مخفیات و بروز استعدادات است، و این مرحله احتیاج به دقت و تأملی دارد، و برای روشن شدن این مرحله مقدمه ای به عنوان مثال و شاهد ذکر می کنیم:

معلوم و مشهود است که در فصل زمستان که خورشید از زمین دور می شود، و زمین حرارت خود را از دست می دهد، تمام آثار و ظهورات زمین از بین می رود، زمین فسرده و سرد، آثار حیاتی خود را از دست می دهد، و خواصّ و آثار موجودات در آن ظهوری ندارد، درختان خشکیده، نه برگ و نه میوه دارند، گویا در زمین چوب های خشکی فرو برده اند، درخت سیب و گلابی، انار و زردآلو و گردو و درخت های بی میوه همه در یک ردیف قرار می گیرند، به طوری که ابداً از هم تمایزی و حدّ فاصلی ندارند؛ چون در آن ظهور و فعلیت نیست، و استعدادات کامنه آنها نیز مشهود نیست؛ لذا همه با هم در یک ردیف حساب شده، و به نام چوب خشک که نه ضرری دارد و نه نفعی به حساب می آیند.

گلها و سوسن ها همه پژمرده و خراب و بی اثر، نه از گل یاس و رازقی بویی، و نه از گیاههای بدبو اثری، نه گل سرخ طراوتی دارد، و نه گل خرزهره تلخی و تندی نشان می دهد. بلبلان و قناریان و زاغان و کرکسان همه و همه در آشیانه های خود خزیده اند، و مارها و عقربها نیز با مرغان دلربا همه خفته، و در لانه های خود فسرده و بی حس افتاده اند.

همین که خورشید جهان تاب با فرا رسیدن فصل بهار و تابستان به زمین نزدیک شد، و شعله های زنده کننده حیات بخش خود را به زمین فرستاد، آن استعدادات مخفی همه به مرحله فعلیت می رسند. از درخت سیب شاخها، و برگها و میوه های سرخ، و معطر و شیرین، صحنه باغ را می آراید؛ و از درخت گلابی، این میوه خاص بیرون می آید، درخت زردآلو با آن منظره دلنشین خود و میوه های زرد و خوش طعم و معطر حد فاصل و مایز وجودی خود را از سایر همقطاران خود در فضای باغ اعلان می کند، و نیز درخت های بی بار و درخت هایی که میوه های تلخ و ترش و مضرّ به بار می آورند، مانند بعضی از درخت های جنگلی، آنها نیز بی شخصیتی و بی اثری خود را ابراز

نموده، و در مقابل درختان دیگر سرافکنده، و مجال غرور و استکبار و بلند منشی در آنها نمی‌ماند.

مرغ‌ها و بلبل‌ها همه در فضای باغ به نغمه سرایی مشغول، و زاغان و کرکسان نیز به دنبال جیفه‌ها و طعمه‌های خود در پروازند.

موش‌ها و مارها و عقرب‌ها همه اظهار وجود نموده لای سنگ‌ها و رودخانه‌ها در حرکت می‌آیند، اینها همه و همه در اثر تابش خورشید، و ظهور گرمای حیات بخش آن است. خورشید که تابید، هر موجودی استعداد خود را ظهور می‌دهد، و مراحل مختلفی خود را آشکار می‌سازد، و قبل از طلوع و تابش آن در موجودات، فرق و تمایزی نبود.

خورشید ولایت نیز چنین است، قبل از آنکه طلوع کند، و بر قلوب بتابد، و امر و نهی پیدا شود، همه افراد در يك ردیف به طور ساده زیست می‌نمودند، نه سعید را از شقیّ تفاوتی بود، نه بهشتی را از جهنمی، نه مؤمن را از کافر، نه عادل را از فاسق، نه محبّ را از مبغض، و نه موحد را از مشرک کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً. [4]

همه و همه در يك ردیف قرار گرفته، و چه بسا ممکن بود اشقیا خود را از سعدا بهتر دانند، و به خود بیشتر بالند.

همین که آفتاب ولایت طلوع کرد و بر جانهای فسرده تابید، و نفوس را به جنبش انداخت، سرائر و ضمائر و غرائز هر يك از افراد انسان طلوع نموده، و با اختیار یا راه سعادت را طی کرده و آن استعدادات روشن و نورانی را به مرحله فعلیت می‌رسانند، و در اشقیاء نیز آن خبث سرپرت را به سبب تمرّد و انکار و جحود قلبی آنان ظاهر نموده، و در مراحل فعل و گفتار، آثار زشت و بدی از خود بروز می‌دهند. [5]

[1]- ینابیع المودة، ص 85.

[2]- ینابیع المودة، ص 83.

[3]- ینابیع المودة، ص 84.

[4]- سوره البقره (2) آیه 213.

[5]- امام شناسی، ج 1، ص 148.